

نوری که خاموشی ندارد

در حاشیه فقدان حسین ضیایی

حامد زارع

یادنامه

فلسفه



«رساله انواریه»، «علم و اشراق»، «پرتونامه سهروردی»، «شرح کلمه اشراق سهروردی»، «شهرزوری و حکمة اشراق»، «فلسفه اشراق»، «طبیعت اشراقیه ابن کمونه» و «اشراق و معرفت در اندیشه سهروردی» را نگاشت تا در رثای نوری که خاموشی ندارد، قلم زده باشد و در محضر شیخ اشراق کسب فضل و دانش کرده باشد و اشراق جاودانه را با جان خویش به تجربه نبسته باشد. تجربه‌ای که با جان آزمود و پس از پیوسته به عقل فعال و سیاحت در شرق معنا، غرب دنیا را حقیر یافت و جان شیرین به جان آفرین بازپس فرستاد و به نور الانوار پیوست.

آری! خبر کوتاه بود و غیرمنتظره. «پروفیسور حسین ضیایی در گذشت.» شوک ناشی از این در گذشت ناگهانی، مرا واداشت تا مرور بر آشنایی خودم با این استاد فقید داشته باشم که همایش خلاصه در چند نامه و ایمیل است، نه بیشتر! «سلام، ممنونم، من ادعایی ندارم، البته سعی خود را خواهم کرد.» این نخستین پاسخی بود که از پروفیسور ضیایی، در

جواب در خواست نوشتن مقاله، دریافت کردم. البته این سعی به سرانجامی نرسید و در مدت یک سالی که از مرادام با ایشان می گذشت، فرصت مصاحبت هیچ گاه میسر نشد. از آن ایمیل اولین تا این پیام واپسین که نوشته بودند: «تاسفانه مدتی در بیمارستان بودم و فعلاً دوران استراحت را می گذرانم، اگر فرصتی دست داد درباره‌ی آراء مهم مرحوم حائری یزدی خواهم نوشت.» چندین دست‌نویشته بین ما رد و بدل شد. گاهی ایشان لطف داشتند و درباره‌ی مطالبی که از من می خواندند،

نظر خویش را اظهار می کردند. در همین اظهار نظرها بود که غم ملیح نبسته در دل ایشان را می شد به روشنی دید. «سلام مجدد، امیدوارم در سفر آینده شما را زیارت کنم. از این که دیدم درد اندیشه، آزادی و حرکت استکمالی در جامعه‌ی عادلانه و مدینه‌ی فاضله دارید بسی خرسند شدم، چون در این دیار غربت، یأس نسبت به آنچه در میهن و جان می رود بسیار سخت است.» یک مرتبه نیز که مقاله‌ی درباره‌ی روز جهانی فلسفه به قلم راقم این سطور خوانده بود، نظرش را این چنین بازتاب داده بود: «مقاله‌ی پر از اندیشه‌ی ناب شما را خواندم، بسیار به جاست، نمی توانم تظاهر به فلسفه کنیم، نمی توانیم به حقوق مردم و به مبانی آزادی تجاوز کنیم و در عین حال، انگار که نه انگار در زبان محاوره و به جابلقا حواله دهیم، ما مسوولیم نسبت به اندیشه و صد البته در مقابل میراث مهم فلسفی خودمان، که موصوف جز به «صدق» نیست، بنشینیم یا بر مکاتی که مهم می پنداریمش بایستیم و سخن مهمل بگویم. مهملات جای در فلسفه ندارد و تنها در دستور زبان سراغش را دارم.» پریداست که تعهد همیشگی ایشان به تعقل فلسفی و روش فلسفی، از نکات ذکر شدنی زندگی پرنمرا اوست. زندگی‌ای که امروز اگر چه به پایان رسیده، اما همچنان تمربخش است.

با قاطعیت می توان اظهار داشت که پروفیسور حسین ضیایی یگانه محقق بود که به طور گسترده به معرفی و شرح فلسفه اشراق به انگلیسی زبانان پرداخت و در این راه با مددگیری از تحصیلات عالی خود و فراگیری زبان فلسفی مغرب زمین، توانست شهاب‌الدین سهروردی و نظام فلسفی او را به عنوان منظومه‌ی منطقی معرفی کند. او که در منطق و فلسفه‌ی تحلیلی تبحر ویژه داشت، توانست فلسفه‌ی اشراق را که بیشتر به عنوان یک تفکر روحی و معنوی شناخته می شود، به عنوان تفکری عقلایی و منطقی مطرح کند. در این مسیر او کتب و مقالات فراوانی برای انگلیسی زبانان نوشت. اما ایرانیان پروفیسور

ضیایی را بیشتر با ترجمه کتاب «اشراق و معرفت در اندیشه سهروردی» می شناسند. در این کتاب ضیایی چهار رساله‌ی شیخ اشراق (تلویحات، مقاومات، مشارح و حکمة اشراق) را مورد بررسی قرار داده و علاوه بر روش شناسی سهروردی، به این موضوع نیز رسیدگی کرده است که هر کدام از این رساله‌ها در چه مقطع زمانی از زندگی شیخ شهید نوشته شده‌اند.

پیش از این گفتیم که پروفیسور ضیایی به مدد فلسفه تحلیلی در پی معرفی معارف و مشاهیر فلسفه اسلام بود. اینک باید بیفزائیم که وی نگاهی نظم آگین و تحلیل محور به مسائل فلسفه اسلامی نیز داشت. ضیایی بی آن که فلسفه را به منطق تحویل و تنزیل دهد، صورتی منطقی به فلسفه می داد تا راه بر جولان معنوی نگری بی بنیاد و نگرش‌های غیرعقلاتی به تفکر اشراقی بسته شود. او که دغدغه‌ی فلسفه به مثابه‌ی فن را همیشه با خود داشت، در مصاحبه‌ای با سرویس دین و اندیشه خبرگزاری مهر می گوید: «گفت و گوی فلسفی همانند گفت و گو در هر زبانی باید نسبت به ساختار آن زبان، انتخاب واژگان و دیگر اجزا و عناصر متشکله به درستی و گویا باشد. لذا در این

پروفیسور ضیایی به مدد فلسفه تحلیلی در پی معرفی معارف و مشاهیر فلسفه اسلام بود. وی نگاهی نظم آگین و تحلیل محور به مسائل فلسفه اسلامی نیز داشت. ضیایی بی آن که فلسفه را به منطق تحویل و تنزیل دهد، صورتی منطقی به فلسفه می داد تا راه بر جولان معنوی نگری بی بنیاد و نگرش‌های غیرعقلاتی به تفکر اشراقی بسته شود

گفت و گویا اصل در زمینه است و نه با فرآیند امتداد زمانه تاریخی. بنابراین پاسخ‌های فلسفی نیز باید متکی به فرآیندهای فنی فلسفی باشند. برای این که فلسفه اسلامی را در غرب مطرح کنیم و اندیشمندان خود را بشناسانیم باید در مرحله‌ی اول از نو تمامی اصول، عبارات، شیوه‌های استنتاجی و ساختارهای فلسفه اسلامی را تحلیل کنیم و در این امر از روش‌های منقح منطق نوین استفاده کنیم.» ضیایی بیش از هر آکادمیسین دیگری که در

حوزه‌ی فلسفه اسلامی یا مطالعات ایرانی فعال است، دغدغه‌ی روز آمدی اسلام‌شناسی داشت و در این مسیر نونگری به مطالعات اسلامی، هر گز جانب عقلانیت منطقی را رها نکرد. وی در همان مصاحبه می افزاید: «برای این که فلسفه، هر آینه سامان یافته و منطقاً سازگار با وضعیت‌های گوناگون باشد و پویایی و اصول را در خود برپورد نماید سازگاری با موقعیت‌های متفاوت است. فلسفه باید در راستای اصالت عقل و عقلانیت به پیش رود و محدود به پیش فرض‌های وارد شده از نظام‌های غیرفلسفی نشود و گویایی خود را همیشه داشته باشد. در این صورت است که فلسفه توانایی پاسخ به هر نوع پرسش‌هایی را در هر دوره‌ی تاریخی خواهد داشت.»

پروفیسور حسین ضیایی لیسانس ریاضیات و فیزیک خود را در سال ۱۹۶۷ از دانشگاه بیل و دکترای فلسفه اسلامی را در سال ۱۹۷۶ از دانشگاه هاروارد اخذ کرد. دکتر ضیایی پس از فراغت از تحصیل به ایران بازگشت و در دانشگاه‌های تهران، شریف (آریامهر سابق) تدریس کرد و سپس در بازگشت دوباره به آمریکا به کار تحقیق و تدریس در دانشگاه‌های هاروارد، برولن و کالج اوبرلین پرداخت و سپس به سمت استادی به دانشگاه کالیفرنیا رفت. او از سال ۱۹۸۸ تا آخر عمر خویش در گروه شرق شناسی و مطالعات ایرانی و اسلامی دانشگاه U.C.L.A کالیفرنیا آمریکا مشغول تدریس و پژوهش بود. ضیایی فیلسوفی وطن پرست بود که میراث اسلامی را نیز گرمی می داشت. وی در سال ۱۳۸۸ نامه‌ی سرگشاده‌ی نوشت و آن را این گونه به پایان برد. «مهربانی را به جای خشونت نهمیم، راستی را به جای دروغ نشان دهیم که مهربانی ما ایرانیان واقعی است و ما به دنبال آئیم تا پرتو فره آیزدی و درخشش نور الانوار را بر تمامی ایران، میهنمان، پراکنده کنیم.» اما چه ناگهان دفتر عمر وی به پایان رسید. روحش قرین نور باد

حکیم اشراقی در اقلیم هشتم

تکنگرایی‌های منتشر نشده‌ای از حسین ضیائی



احمد بستانی
عضو هیات علمی پژوهشگاه
علوم انسانی و مطالعات اجتماعی

شهریورماه ۹۰ ایران زمین یکی از ارجمندترین دانشوران‌اش را از دست داد. حسین ضیائی تربیتی در سن ۶۸ سالگی دار فانی را وداع گفت و به عالم انوار پیوست. ضیائی در ۱۳۲۳ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات دانشگاهی او ابتدا در زمینه فیزیک و ریاضی در دانشگاه ییل بود و سپس برای تحصیل در فلسفه اسلامی به هاروارد و رفت و زیر نظر محسن مهدی به پژوهش پرداخت و در سال ۱۹۷۶ به دفاع از رساله دکترایش درباره «معرفت و اشراق در اندیشه سهروردی» پرداخت. ضیائی سپس به ایران بازگشت و به تدریس در دانشگاه‌های تهران و شریف پرداخت. سال‌ها بعد دوباره به آمریکا بازگشت و پس از چند سال تدریس و پژوهش در دانشگاه‌های مختلف، از جمله دانشگاه براون و کالج اوپرلینر، در سال ۱۹۸۸ میلادی به تأسیس مرکز مطالعات اسلامی و ایرانی در دانشگاه UCLA کالیفرنیا همت گمارد و تا پایان عمرش در این مرکز مشغول خدمت به فرهنگ و اندیشه ایرانی بود. او ضمن تربیت شاگردان متعدد، که اکنون استادانی می‌زنند، با تأسیس مجموعه «کتابخانه ایرانی» و مدیریت آن بسیاری از آثار مهم حوزه اندیشه اسلامی و ادب پارسی را، در قالب تصحیح متون و ترجمه به زبان انگلیسی، به غربیان معرفی کرد. علاقه پژوهشی ویژه او اندیشه ایرانی پس از ابن‌سینا بود و تردیدی نیست که بخش مهمی از آشنایی غربیان با فلسفه ایرانی پس از قرن چهارم، به ویژه در زبان انگلیسی، مدیون تلاش‌های بی‌وقفه اوست.

از حسین ضیائی آثار متعددی بر جای مانده است. نخستین کتاب فارسی در زمینه فلسفه ریاضی به همت او و با همکاری دانشجویانش در دانشگاه صنعتی شریف منتشر شد. با این حال تمرکز اصلی وی بر سهروردی و حکمت اشراق بود و بی‌شک او را باید از برجسته‌ترین سهروردی‌شناسان معاصر دانست. در حوزه سهروردی‌شناسی، پژوهش‌های ضیائی را می‌توان در سه دسته جای داد: نخست تصحیح انتقادی متون مهم اشراقی از جمله شرح شهرزوری بر «حکمه اشراق» که نخستین شرح مهم بر این رساله بود و شارحان بعدی به ویژه قطب‌الدین شیرازی و ملاصدرا شیرازی را از خود متأثر کرد، «نواریه» نظام‌الدین هروی که شرحی است عرفانی بر رساله «حکمه اشراق» به زبان فارسی و کتاب «التنقیحات» که شرحی از این کمونه بر رساله «تلویحات» سهروردی، هم‌چنین طبق اطلاع نگارنده، آن مرحوم تصحیح رساله‌های «نور الفواد» و «تعلیقات ملاصدرا» بر شرح حکمه اشراق» را به پایان برده بود که مع‌الاسف عمرش به انتشار این دو اثر مهم کفاف نداد و امید است که شاگردان و متخصصان هم‌فکر او کار را به انجام برسانند. دوم ترجمه آثار اشراقی به زبان انگلیسی: از جمله ترجمه «حکمه اشراق» (با همکاری جان والبریج)، ترجمه «پرتونامه» و ویرایش ترجمه رسائل رمزی فارسی سهروردی از نکستون.

سوم کتب و مقالات متعدد درباره وجه مختلف حکمه اشراق به زبان‌های فارسی و انگلیسی که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به «معرفت و اشراق»، «پژوهشی در آیین سیاسی اشراقی سهروردی» و «معرفی و بررسی نسخه خطی الشجره الالهیه» اشاره کرد. ضیائی هم‌چنین نگارش مدخل‌های مربوط به سهروردی و حکمت اشراق (و گاه فلسفه اسلامی) در مراجع مهم غربی از جمله «دایره المعارف اسلام» لایدن، «تاریخ فلسفه اسلامی» (به کوشش حسین نصر و الیور لیمن) و مجموعه‌های آکسفورد و کیمبریج درباره فلسفه اسلامی را بر عهده داشت.

ضیائی نگرشی ویژه به فلسفه اسلامی داشت و تفسیرش از حکمت اشراق سهروردی بسیار بدیع و جالب توجه بود. لازم به ذکر است که پژوهشگران غربی حکمت اشراقی را به واسطه تحقیقات گسترده‌هائری کرین و پس از وی سید حسین

نصر، می‌شناسند و تا دو سه دهه قبل، درک خاص این دو بر عموم پژوهش‌های غربی مربوط به سهروردی سایه افکننده بود. هائری کرین توجهی ویژه به تصوف و الهیات عرفانی داشت و سنت فلسفه اسلامی را هم بر همین مبنا تفسیر می‌کرد. او اعتقاد داشت تفکر عقلی محض مختص غربیان است و مشرق زمین رو به اشراق و شهود دارد و البته این نکته را برجسته‌ترین وجه مثبت حکمت شرقی می‌دانست. کرین تمامی سنت فلسفه اسلامی، حتی ابن‌سینا و فارابی را بر مبنای «حکمت مشرقی» تفسیر می‌کرد و معتقد بود این سیر با حکمه اشراق سهروردی به اوج تکامل خود رسید. از میان ایرانیان، مرحوم مهدی حائری نخستین کسی بود که تاحدی تحت تأثیر سنت فلسفه آنگلوساکسون، بر ضرورت نگرش تحلیلی و منطقی به فلسفه اسلامی پای فشرد. تأکید حائری بیشتر بر ابن‌سینا و سنت مشایی بود اما ضیائی حکمت اشراق سهروردی را با بهره‌گیری از اسلوب‌های منطقی و معرفت‌شناسانه تفسیر می‌کرد و این امر از جهاتی شاید مایه تعجب باشد، زیرا حکمت اشراقی دارای رگه‌های قوی عرفانی و شهودی است. به گمان ضیائی نگرش عرفانی به فلسفه اسلامی حاصل جهل و گاه غرض‌ورزی، مستشرقان است و درصدد القاء این نکته که شرقیان اندیشه عقلی و بحث استدلالی را بر نمی‌تابند.

ضیائی بر ضرورت فهم حکمت اشراقی به مثابه نظامی منطقی-معرفتی پای می‌فشرد و از هائری کرین گله داشت که چرا بخش‌های طبیعیات و منطق را در برخی آثار اشراقی (به ویژه «تلویحات» شیخ اشراق) نادیده گرفته و به طبع و انتشار بخش الهیات بسنده کرده است. وی فهم کرین از حکمت اشراقی به مثابه تئوزوفی (theosophie) را مایه گمراهی می‌دانست و معتقد بود چنین تعبیری وجه عقلانی فلسفه اسلامی را نادیده انگاشته و آن را به جادوگری و علوم غریبه و خفیه فرو می‌کاهد. ابتکار مهم ضیائی نشان دادن این نکته بود که در اندیشه سهروردی، اشراق را نباید به عرفان عملی و ریاضت محدود کرد، بلکه اشراق فرآیندی است معرفت‌شناختی که شیخ اشراق آن را در درون دستگاه فلسفی-معرفتی بدیعی مطرح کرده است. به عنوان نمونه، «حدس»، که برای نخستین بار در آثار ابن‌سینا مطرح شد، به معنای دریافت حقایق از طریق اتصال به عقل فعال بدون امتداد زمانی، توسط شیخ اشراق توسعه یافته و به عنصری معرفت‌شناختی بدل شد. مفهوم حدس و دیگر مفاهیم اشراقی را نباید صرفاً عرفانی فهمید چرا که اشراق ساختار معرفتی قابل قبولی دارد و افق‌های جدیدی را در فلسفه گشوده است که از پاره‌های جهات دارای ارزش معرفتی و فلسفی قابل مقایسه با یافته‌ها و تأملات فیلسوفان مدرن غربی چون دکارت و هوسرل است. از نظر ضیائی اگر ما بتوانیم این گنجینه فلسفی مشرق زمین را با زبان فنی فلسفی و نه با اصطلاحات مستشرقان که با فلسفه آشنایی ندارند، بیان کنیم، امکان گفت‌وگو با فلسفه غربی و هم‌اندیشی میان نظام‌های معرفتی قدیم و جدید فراهم خواهد شد.

حسین ضیائی تنها سهروردی‌شناسی بود که علاوه بر معرفت‌شناسی و منطق به فلسفه سیاسی سهروردی، که آن را آیین سیاسی اشراقی می‌خواند، توجه ویژه‌ای داشت. مقاله مفصل او به زبان انگلیسی، که در جشن‌نامه محسن مهدی منتشر شده، هم‌چنان مهم‌ترین پژوهش درباره اندیشه سیاسی سهروردی است. این مقاله از یک سو ساختار آیین سیاسی اشراقی را، به ویژه در قیاس با فلسفه سیاسی فارابی، توضیح می‌دهد و از سوی دیگر شهادت شیخ اشراق را با آن مرتبط می‌داند. ضیائی با توضیح شرایط سیاسی زمانه سهروردی و دعاوی سیاسی وی نشان می‌دهد که شیخ اشراق با نزدیک شدن به دربار امرا و شهریاران (از جمله ملک ظاهر و برخی از سلجوقیان روم) سودای حکومتی را در سر می‌پروراند که در رأسش حکیمی متألّه باشد. همین سودا در نهایت به قیمت جان وی تمام شد.

حسین ضیائی تنها سهروردی‌شناسی بود که علاوه بر معرفت‌شناسی و منطق به فلسفه سیاسی سهروردی، که آن را آیین سیاسی اشراقی می‌خواند، توجه ویژه‌ای داشت. مقاله مفصل او به زبان انگلیسی، که در جشن‌نامه محسن مهدی منتشر شده، هم‌چنان مهم‌ترین پژوهش درباره اندیشه سیاسی سهروردی است

روی هم رفته باید گفت که در زمینه معرفت‌شناسی و منطق اشرافی و چه در حوزه اندیشه سیاسی اشرافی، پژوهش‌های حسین ضیائی تحولی مهم به شمار آمده و سهروردی‌شناسی را گام‌های بلندی به پیش راند. اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که ضیائی هم‌چنین دستی پرتوان در نقاشی و نگارگری داشت. تابلوهای او تداعی‌گر فضاهای ویژه‌ای است و اگر چه ظاهرشان به طبیعت می‌ماند، به دلیل رنگ‌آمیزی ویژه و فضاسازی غریب‌شان، بیننده آشنا با حکمت اشرافی را به یاد عالم اقلیم هشتم یا هورقلیا می‌اندازد که شیخ اشراق در رساله‌های خود آن را مملو از عجایب معرفی کرده است. ضیائی انسانی پاک و فروتن و به راستی در زمره حکیمان متأله زمان ما بود. در اندیشه و در زندگی خردگرا بود و دروغ‌سستیز بزرگ‌ترین مشکل ایرانیان را دروغ و خرافه می‌دانست و دل در گرو ایران و سرفرازای ایرانی داشت. یادش گرامی باد.

□□□

سال‌ها پیش برای نگارش رساله دکترای که به فلسفه سیاسی سهروردی اختصاص داشت، مشغول تحقیق بودم که با استاد ضیائی آشنا شدم و نگارش رساله بهانه‌ای شد برای مکاتبات مفصل و پرشماری که تا هنگام مرگ او ادامه داشت. عموم این مکاتبات به مباحث فلسفه اشرافی ناظر بود و ضیائی به‌رغم مشغله‌های متعدد، با صبوری به پرسش‌هایم پاسخ می‌گفت یا نظر خویش را درباره مطالب و یافته‌هایم اعلام می‌کرد. مرگ نابهنگام او بهانه‌ای است تا دو نوشته از او را، که مشتمل بر نکات مهمی هستند، برای بهره‌مندی علاقه‌مندان منتشر کنم.

ضیائی (برخلاف حسین نصر و هنری کرین) معتقد بود سهروردی توجهی به اصل «ولایت» نداشته است. هم‌چنین در جایی از تأثیرپذیری احتمالی هوسرل از فلاسفه اسلامی سخن گفته بود. درباره این دو موضوع از او پرسیدم و درباره دریافت حسین نصر از حکمت اشراق، استاد پاسخ داد:

«تشیع در زمان سهروردی مثل دوران اخیر نبوده و نزد فلاسفه صحبته از ولایت به معنای خاص، چنان‌چه مثلاً بعد از «عواید الایام» نراقی و افکار دیگران مطرح است دانسته نبوده است. اطاعت از اولی الامر قرآنی (سوره نساء، ۵۹) و امرالهی مبنی بر عدم مجادله با آیات الله (سوره مومن: ۴، ۳۵، ۵۶ و ۶۹) بحثی مطرح در فلسفه اشرافی نیست. از طرفی دیگر نصر و کرین منظورشان ولایت نزد صوفیه در حالی که یقین داریم سهروردی صوفی نبوده و اهل هیچ طریقتی هم نیست. لذا بحث ولایت اصلاً محلی در فلسفه اشراق ندارد. سوال دیگر این است که فلسفه سیاسی سهروردی بر محور داننده حکمت استوار است یا از صاحب امر جریان می‌یابد. هوسرل و هورتن دوست بوده‌اند و شاید حتی رابطه شاگردی استادی هم در میان بوده. هورتن دارای کتاب‌هایی در فلسفه اسلامی است که عمیقاً تحلیلی‌اند و با زبان فنی فلسفی آن زمان نوشته شده‌اند (۱. فلسفه ملاصدرا، ۲. فلسفه سهروردی). یکی از اهم مطالب این دو کتاب در زمینه شناخت علم حضوری و لواحق آن، رابطه اشراقیه، ادراک ذات، عینیت حضور/ظهور و غیره است. اگر به چند کتاب هوسرل نظری عمیق بیان‌اندازیم (مثلاً کتاب ایده‌ها با تأملات دکارتی) ارتباط بسیار مشهود مباحث فنومنولوژی هوسرل (طرح Evidenz, Aufklärung و غیره) را با شناخت‌شناسی اشرافی در می‌یابیم. رابطه بودن و اندیشیدن (مدرک، مدرک و میدان درک) نزد سهروردی و هوسرل تقریباً یکسان است هر دو معتقدند که «می‌اندیشم سپس هستم» درست نیست و به خاطر ظهور Evidenz بودن / اندیشیدن -- هستم / عینیت / می‌اندیشم -- مرتبط‌اند. مدرک / مدرک / ادراک، عاقل / معقول / عقل، هر دریابنده / دریافته / دریافتن، داننده / دانسته / دانستن. از این رو و پس از تأمل زیاد در آراء هر دو به این نتیجه رسیده‌ام که احتمالاً هوسرل شناخت‌شناسی اشرافی را خوب می‌شناخته است. البته ممکن است که هر دو مستقلاً به طرح مسأله واحد رسیده باشند. آقای دکتر نصر، علاقه‌ی وافری به مسأله‌ی «سنّت» دارند و اکثر مسائل فلسفی، دینی، کلامی و صوفیانه را هم از این دریچه می‌بینند و در نوشتجات خود به مسائل فلسفی تحلیلی نپرداخته‌اند و بنده هم نمی‌گویم که باید الزاماً همه‌ی اندیشمندان به مسائل بر مبنای اصول تحلیلی و علمی توجه کنند، اما این نظر با اندیشیدن خارج از ساختار از پیش مفروض متفاوت است و دیدگاه کرین هم در اینجا بی‌شبهات با نظر دکتر نصر نیست، اما این قبیل مسائل مربوط به باورهای حلقه‌ی افرادی مانند گنون، شسوان و دیگران است و بنده از چند و چون و از منظور آن بی‌اطلاع هستم و تخصصی در این زمینه از میستیسیم و عرفانیات

مغربی ندارم و لذا نمی‌توانم اظهار نظر کنم. اما اصولاً بنده مسأله‌ی اشراق را از دیدگاه فلسفه‌ی علمی مطرح می‌دانم و ارزش فلسفه‌ی اشراق را در زمینه‌ی بحث شناخت و نظریه‌ی گزاره‌های غیر حمله‌ی در بیان چگونگی دریافت و هم بیان دانش اولیه و به قول ارسطو جایگاه آن را در قدم اول ساختمان علم استوار می‌دانم -- و البته مطالب دیگری که در این مختصر نمی‌گنجد، ارادتمند ضیائی»

در نامه دیگری، به بهانه انتشار مقاله‌ای از هرمان لندلنت که برایش فرستاده بودم، بحثی در نگرش کرین و شاگردانش به حکمت اشراقی در گرفت. پاسخ ضیائی چنین بود:

«جناب آقای بستانی، با عرض سلام و ارادت. از این که زحمت دادم بپوش می‌طلبم. مقاله‌ی جناب لندلنت رسید و به یکی دو نکته‌ی مهم اشاره‌ی کوتاهی خواهم داشت. مطالبی مانند جایگاه رفیع تاله و مقام حکمای متأله در جامعه‌ی شیعی ما موضوع مشخصی است و ما همه به آن پایبندیم. وقتی فرد مستشرقی با باورهای عمیق کاتولیک می‌کوشد به ما این درس را بدهد که حکمای متأله ما از متفکران و فلاسفه‌ی اهل اندیشه و خردگرا منزلتی بالاتر دارند و ایشانند که به رموز هستی از طریق مکاشفه‌ی باطنی پی برده‌اند و این که علمای اندیشمند غربی که در برزخ محدود خردگرایی خود سرگردانند باید از ما درس بگیرند، در یک مقام ما خوش‌مان می‌آید. لذا یک سر آن چه می‌گویند را می‌پسندیم، اما تأمل لازم است. ما خودمان با خودمان تعارفی نداریم (لطفاً رجوع کنید به مقدمه‌ی بنده بر شرح حکمه‌الاشراق شهرزوری) و می‌دانیم که مثلاً مبانی اولیه‌ی دانش نمی‌تواند صرفاً حصولی باشد و تقدم علم حضوری را در دریافت مبانی هم باز می‌دانیم و باز از ژرفای دانش مکاشفی هم بااطلاع هستیم و الی آخر. اما شما این مطلب را از بنده بپذیرید که وقتی مستشرقان ما را به دانش لدنی و مکاشفی حواله می‌دهند در پس گفتارشان جزماً نهفته است که این شرفیاق و «این‌ها» از خرد بهرامی نبرده‌اند و همان به که مشغول ریاضات بوده و دل به مکاشفه‌ی بیندند و در پس این پوزخندی است که بنده که در این دیار غربت عمرم را تلف می‌کنم آن را نمی‌پذیرم. ما را با تعریف و تمجید و تعارف به مقام «والای» جوکیان تئوسوف می‌برند، که علم واقعی در انحصار خودشان است. خیال نکنید که بی‌دلیل است که این قدر می‌کوشند تا اثبات کنند که اندیشمندان ما، مانند سهروردی، اهل علم نیستند بل اهل مکاشفه‌اند. ما خودمان اما به درستی می‌دانیم که بزرگان ما هم اهل علمند و هم اهل مکاشفه و می‌دانیم که علمای ما در مثلاً علوم ریاضی، مباحث عدد، دنباله‌های بالارونده و مانند آن خلاق بوده‌اند؛ و باز می‌دانیم که دانشمندان ما در مباحث غامض قیاسات مرکبه‌ی موجهی و قتیبه، ۴۰۰ سال قبل از آن‌ها ساختارهایی را سازمان داده‌اند پس با ارزش در راستای جیستی علم و باز می‌دانیم که همان سهروردی به قول آن‌ها «تئوسوف» از طرفی نفی دانش حصولی را نمی‌کند و از طرفی توانسته، شاید برای بار اول در تاریخ اندیشیدن، به درستی مسأله‌ی شناخت اولیه و مقام فرآیند اشراق -- مشاهده را در ساختمان علم به گونه‌ای سازگار نظام‌بندی کند و در قالب‌ریزی مهم «المدرک المدرک الادراک واحد» و بیان رابطه‌ی تساوی مابین داننده / دانسته / دانستن / عاقل / معقول / عقل، الخ، را چند صد سال قبل از دکارت در بیان گزاره‌ی غیر حمله‌ی اضافی دانستن / بودن، به گونه‌ای بنا کند که هر عالم اهل فلسفه‌ی غربی که آن را دیده قبول دارد که بیانی است محکم‌تر از دکارت، اما مستشرقان که به این گونه مطالب توجهی ندارند یا نمی‌دانند و یا می‌کوشند ما را همان جوکی بدانند، حال با زبانی که ما می‌پسندیم و لذا دقت و آگاهی تمام باید. علی‌ای حال دوست عزیز ما در دانش خردگرا کم نمی‌آوریم و اهل مکاشفه‌ایم و شاید دانش مکاشفی ما در صدر قرار گیرد، اما جوکی نیستیم و عقده‌ای هم نسبت به غربیان نداریم و اصلاً کوشش ما در راه دانستن است و به علم به ما هو پایبندیم؛ و از عالم غیب هم نه تنها بی‌اطلاع نیستیم بلکه با همان دانش حضوری و با همان فرآیند اشراق -- مشاهده بی‌چون و چرا چیزی را می‌بینیم که مستشرقان ندیده‌اند، اما فلاسفه به همان عشق می‌ورزند و تازه اندک اندک گفت‌وگویی را به راه انداخته‌ایم، حداقل پیش را افکنده‌ایم، که به دور از غرض است از هر طرف و حرکتش و قوه‌ی محرک‌اش، یک انجام است: دانستن و بی‌چون و چرا دانستن و این به دور است از متلک زیرکانه انداختن و پنداشتن که خرد از آن دکارت است و کانت و هگل و بقیه و نه ما. چون ما همگی تئوسوف هستیم و مقام‌مان از خرد بالاتر است. به هر حال مطلب به درازا کشید ولی بسیار سخن باید گفت و ما مسوولیم تا ایران‌مان هرگز از هم‌اندیشه و هم مکاشفه به دور نرود. بنده هم هیچ ادعایی ندارم بل دردش را، که بیا و سخن اهل درد بشنو. والسلام»